



## لوحة ها یا سند ها؟!!



به اساس تاثیر زبان و فرهنگ غنی عربی، بسیاری از زبان های رایج ما، از این زبان، متأثر اند. نام این مقاله در گونه ی «لوايح يا اسناد؟!» نیز صورت معمول و پذیرفته شده ی دیگری را تعریف می کند که در افغانستان ما مشکل ندارد. قبول کلمات عربی به نام دری، توجیه معمولی ای ست که گاه شماری از فرهنگیان ما را به زحمت می اندازد. من، همیشه نقد می شوم که چرا «دری اصیل» را رعایت نمی کنم. مثلاً می گویند به جای ویژه، خاص، مخصوص یا خاصتاً بنویسم. اصرار می کنند، این-دری اصیل است، اما برای یک طالب معمولی مسجد نیز مکتوم نیست که «مخصوص»، کلمه ی عربی است.

به اساس پدیده ی «تحول» در زبان، به ویژه اگر تطور را در زبان دری خویش بررسی کنیم، از ادوار متقدمان تا کنون، در مراحل تعریف می شود که صرف نظر از متن و محتوا، شیوه های مختلف نوشتاری را ثابت می کنند.

باوجود مشخصات و خصوصیات زبان دری ما و خطوطی که در دولت و در میان فرهنگیان افغان، تعقیب می شوند، اعتراف به این که از نیم قرن قبل تا کنون، خودآگاه و ناخودآگاه از کتب و نشریات ایرانی استفاده می کنیم، قابل چشم پوشی نیست.

در تمام خانه های افغانان باسواد، حداقل جلدی از زحمات فرهنگی ایرانیان به چشم می خورد. از منظر علمی، آن مسایل فرهنگی ایرانی که بسیار سیاسی نشده باشند، کمتر با اعتراض فرهنگیان افغان، مواجه می شوند، اما

مسایلی که سیاسی می شوند، طرح های فرهنگی ایرانیان را در تمامی عرصه ها (زبان، تاریخ و ...) با نقد ما مواجه کرده اند.

خوب یا بد، کمیت و کیفیت کار فرهنگیان ایران، تاثیرگذار اند و حتی خودم را مثال می زنم- در مواردی که شاید بسیار مهم هم نیستند، گاه از سهولت های کار فرهنگیان ایران، استفاده ی آگاهانه و بعضاً بر اثر عادت اخذ کالای فرهنگی، استفاده ی ناآگاهانه کرده ام. برای جبران این خالیگاه، اگر منطقی باشد، بهترین پاسخ، کار گسترده ی فرهنگی است که متأسفانه بر اثر ضعف های مالی و هرج و مرج نظام سیاسی ما، بسیار آسان به نظر نمی آید. به هر صورت، اگر شعور ما، هویت افغانی را حفظ می کند، باکی نیست که این اصل در چوکات نوشتاری دیگران نیز منعکس شود.

نمونه ی استفاده از «ی» نسبتی به جای حرف «همزه» که اکنون در ایران و افغانستان، معمول است، بیشتر برای سهولت تایپ، جای «همزه» را می گیرد؛ صرف نظر از این که شماری از فرهنگیان ما، اذعان می کنند این، غیر منطقی نیست؛ زیرا مصوت و مخرج حرف «همزه» در زبان دری وجود ندارد و باید سال ها، همانند یک قاری، تمرین کنیم تا بتوان آن را تلفظ کرد.

با در نظر داشت تحول زبان، مثلاً جزمیت این که در دری معمول در ایران (به اصطلاح فارسی)، کلماتی را سوای تلفظ معمول در دری افغانستان، بیان می کنند، شاید بیشتر برای مخرج ها، ساختار خاص لهجه ها و تاثیری باشد که از فرهنگ های زبانی آن جا، تاثیر می پذیرند. در ایران، مخرج و مصوت حرف «و»، گاه زبان را «زبون» می سازد.

یک انگلیسی زبان، پس از دریافت کلمه ی «افغان»، چون مصوت و مخرج «غ» را ندارند، آن را بر اساس ساختار های زبان انگلیسی، به گونه ی «Afghan» که در تلفظ ما «افگان» می شود، بیان می کند. نمونه های دیگری چون آوردن «ه» در کلمه ی «زنده گی» یا بدون آن (زندگی)، یا دقت در آوردن حرف همزه با الف که امروزه از نوادر استفاده است و بر اثر مشکل تایپی، رعایت نمی شود، یا جدا نویسی شکل جمع «گان» که استدلال می کنند مثلاً به گونه ی «نخبه گان»، بهتر است، زیرا ترکیب نیست و در پیوست آن (نخبگان)، با افتیده گی «ه»، گمان تلفظ و معنی غلط نیز می رود، مسایل معمولی اند که به قول کاظم کاظمی، «آدم را از مسایل اصلی زنده گی، دور می کنند.»

یادآوری این نکته، بایسته است که آن چه مثال زدم، تاکید من نیست، بل بیشتر بر اثر رواج باور هایی است که کار فرهنگی ما را متاثر می کنند و متأسفانه بر اثر نبود اصل «معیار» و «توافق» که بالاخره چه گونه بنویسیم تا مورد پذیرش همه باشد، اختلافات نوشتاری ما را بیشتر کرده اند؛ هر چند که چنین دیدگاه هایی نیز کهنه به نظر می رسند.

من، از کسانی ام که از لطف زنده گی در یک خانواده ی تحصیل کرده و سعی شخصی، بیشتر از مکتب و پوهنتون، آموخته ام. متأسفانه فشار های ناشی از بی ثباتی سیستم سیاسی، نظام آموزشی افغانستان را آن قدر تنزل داده است که گاه، وقتی بر اثر تاثیرات طولانی آن، در نیمه سوادم خللی رونما می شود (عوض گرفتن حروف و کلمات)، جدا از مشکل معمول نوشتن تخنیک (تایپ) که در میان خورد و بزرگ معمول است و روزانه هزاران نمونه اش را در دنیای مجازی می خوانیم، معذب می شوم.

من، ظرفیت پذیرش انتقاد خوب و منطقی را دارم و هیچگاه در برابر انتقاد بزرگانی که لطف دارند و نقد را با اصل «درست و نادرست»، اعمال می کنند، موضع نمی گیرم.

ضعف های ناشی از آن چه مثال آوردم، در حالی که خواننده را در شدت، شاید ناراحت کنند، اما در اندک بودن، او را از توجه به اصل متن و محتوا، دور نمی کنند؛ هرچند شماری را حساس می کنند؛ مثلاً کسی در جایی در استفاده از مصادر افعال «گزارد» و «گذاشت»، اشتباه کرده بود. «می گذارد» تا «می گزارد»، تفاوت معنایی زمین و آسمان دارند.

به هر صورت، ما بر اثر رواداری ها، نزاکت ها و ضعف هایی که داریم و حرمت فرهنگ افغانی، در جایی که در موضع ملی بایستیم، بسیار می کوشیم آبروداری کنیم. من خودم از زمانی که این قلم، وارد دنیای مجازی شده است، از کسانی بسیار مدیونم که آوردن نام های شان در این جا، بی جا نیست و بر اثر بزرگواری، بیشتر اصل «خوب» نقد را در نوشته هایم به رُخ کشیده اند.

استاد سیستانی، استاد هاشمیان، استاد کاظم، استاد ارسلان، استاد جمیلی، استاد نوری، انجنیر کبیر (از مجریان و مبتکران پروژه ی بسیار مهم قاموس کبیر افغانستان)، جناب خواتی، جناب حضرت، خواهر گرامی ام خانم نظام و ... که هر کدام با نوشته ها و ابراز نظر، مرا متوجه کرده اند اگر قرار باشد مایه ی فرهنگی بگذارم، بهتر است در آینده ی این کار، با صفاتر باشد. لطف این بزرگان، گاه در حس این که «از سر من زیاد تر است»، مرا خجل می کند، اما هیچگاه از مزیت مسرت آن ها، بی حس نمانده ام. در این میان، استاد گرامی، هاشمیان صاحب، لطف را به جایی رسانیدند که با نوشتن مقاله ی طویلی راجع به من (یادداشتی به نویسنده توانا، محترم مصطفی عمرزی)، بیشتر از آن که شایسته اش باشم، بزرگواری خودشان را ثابت کردند. وصف لطف آمیز خواهر گرامی ام، خانم فعال و نویسنده، ملالی موسی نظام، با قید «قلم به دست توانا»، از شادمانی های دیگری بودند که پس از ورود به دنیای مجازی، هرگز از عهده ی شکران آن ها برنخواهم آمد.

به هر صورت، دشواری های ما معلوم اند، اما صورت دیگری از سویه ی ادبی ما، در بازار زده گی کنونی «رسوا» یا به اصطلاح ایرانیان «آفتابی» شده است که در شهر و بازار، به خصوص در معامله و تجارت، رو به گسترده گی دارد.

همانند تمامی کوشش هایم در حد این نیمه باسواد، آوردن اسناد، مدارک و ادله را نه فقط خود می پسندم، بل از این که بزرگان پسندیده اند، ضرور می دانم.

به شمول لوایح دولتی که حداقل مراجع ظاهراً تابع فرهنگ کاربردی دولتی اند، تا بسیاری از لوایح ادارات، شرکت ها، دکان ها و فروشگاه های خصوصی، با چنان املاء و انشایی مزین اند که بر اثر کثرت، فکر می کنم شاید بر اثر اغلاط مداوم طیف ما، این مرض، عام شده باشد.

در هر گوشه و کنار شهر کابل، که خودم شاهد شهرنشین اش استم، ادبیات مستعمل بعضی لوایح، خلاف آن چه خواسته اند، معنی می دهد. بر اثر مصارف مالی و سهل انگاری مدیریتی، بسیاری از این سواد اجتماعی (لوایح دولتی و شخصی)، تا زمانی که از رنگ بیافتند و کهنه شوند، باقی می مانند و این به شرمساری مداوم، البته برای کسانی که حساس اند، مبدل می شود.

در چند تصویری که ضم این «ناله» (عمداً به جای مقاله)، استفاده کرده ام، خود مشاهده می کنید که در شهر ما، «دیگر چه خبر هاست!»

جنگ، انتحار، فساد، اختلاس، دزدی و ... ، نخواهند توانست تنها سوژه های خبری بمانند، اما چون دستگاه خبرپرآگنی ما نیز مشکل دارد، ضعف های آشکار بی سواد (لوايح)، خبری نمی شوند.

الحمدلله از زمانی که با بزرگان آشنا شده ام، همه روزه از چوب انتقاد «به جای آنان»، بر سوادم افزوده می شود، اما در تشکلی به نام دولت که میلیارد ها افغانی را ضایع می کنند، خوب است در وزارت «بی اطلاع و کمتر فرهنگی»، تنی چند را استخدام کنند که حداقل در زمان طی مراحل اداری، عناوین ادارت دولتی و خصوصی را به درستی بنویسند و بعداً «آفتابی» کنند.

شرح دو تصویر:

نوشته ی کتیبه ی یک قبر که با ابتدای «اینجانب ...» شروع می شود، در حالی که غم انگیز است، باعث خنده نیز می شود؛ و اما جمله ی روی درب اتاق نگهبان «رادیو و تلویزیون تعلیمی و تربیتی» را در «خوب و خراب»، خود- تشخیص دهید!





